

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: [بی بی سی فارسی](#)]

[تاریخ: ۷ آذر ۱۳۹۵]

ضرورت دگرگونی مواجهه با مساله بهاییان

محمد حیدری

روزنامه نگار

"مساله بهاییان" در ایران، یکی از مسائل مرکزی ما است. بهاییان، "دیگری" راستین اکثریت شیعه هستند و نحوه مواجهه ما با آنها، آزمونی از شایستگی جامعه، در گذار از استبداد و ستم، و خروج از تاریکی است. ما در ایران با تبعیض، بی‌عدالتی و ستمگری‌های گوناگونی مواجهیم، اما در "مساله بهاییان"، چیزی متمایز وجود دارد که به "چگونگی مواجهه" ما با آن مربوط است.

ما از یک طرف در برابر ستمی که بر بهاییان می‌رود سکوت کرده‌ایم و از سوی دیگر همبستگی و غم‌خواری لازم با این ستم‌دیدگان را نداریم. هم سکوت و هم رضایت‌جمعی، سرکوب بهاییان در ایران را به "گناهی جمعی" تبدیل می‌کند. مشابه این وضعیت در هیچ گستره ظلم دیگری وجود ندارد. به همین دلیل است که ما به مواجهه دیگرگون با این مساله نیاز داریم. این مساله نیز از جمله تیره‌گی‌های جامعه ماست که باید با آن تعیین تکلیف شود.

باییان و ازلیان و بهاییان، شیعیانی بودند که از دین اسلام با روایت شیعی آن، خارج و بر دین دیگری مومن شدند. امروز از باییان و ازلیان اولیه نشان زیادی نیست، اما بهاییان همچنان جمعی بزرگ‌اند. خروج از دین اسلام، به موجب فتوای فقیهان، منجر به ارتداد می‌شود. ستم بر بهاییان، و سکوت در برابر این ستم نیز، ریشه در همین رویکرد درون دینی دارد. هرچند که بهاییان امروز بر خلاف اسلاف خود، مسلمان نبوده‌اند و خروجی هم از اسلام نکرده‌اند، با اینهمه، همان خشم و کین بر آنان نیز وارد می‌شود. در دین اکثریت حاکم، ترک ایمان مستوجب عقوبت است و جامعه ما نیز آن را می‌پذیرد.

اکثریت شیعه در ایران، اقلیت بهایی را ترسناک، مرموز، ناشناخته، و دین آنها را دروغین می‌دانند. از این رو، "دیگری" راستین برای اکثریت شیعه بهاییان بوده‌اند و بنابراین، آزمون رواداری اکثریت، نه در برابر اقلیت‌های دیگر، بلکه در برابر بهاییان سنجیده خواهد شد.

سرکوب بهاییان در ایران، سرکوبی مداوم، گسترده، بی‌حد و مرز، و همه‌گیر است. مداوم است، چون هرگز متوقف نشده و نه تنها در چند دهه پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، بلکه حتی پیش از آن و در صد و پنجاه سال گذشته نیز تداوم داشت. گسترده است، چون در سراسر ایران اعمال می‌شود و از یک روستای کوچک در مازندران، تا شهرهای بزرگ و پایتخت ایران را تسخیر می‌کند. بی‌حد و مرز است، چرا که از تبعیض و محرومیت و آواره کردن و تبعید، تا حبس و شکنجه و قتل را شامل می‌شود. همه گیر است، چرا که این سرکوب، هیچ ارتباطی به نوع فعالیت بهاییان ندارد، بلکه همه آنها را در برمی‌گیرد. در واقع جرم همه آنها، بهایی بودن است و نه چیز دیگر.

گاه خبری از تخریب یا توقیف خانه‌هاشان، محل درآمدشان، مزارعشان و املاکشان منتشر می‌شود. گاه خبر می‌رسد که صدها جوان از تحصیل در دانشگاه‌ها محروم شده‌اند، چرا که خود را بهایی می‌دانند. اگر دانشگاهی غیررسمی تاسیس کنند، آن را تعطیل و بانیان را در حبس می‌کنند. حتی اگر کلاس نقاشی دایر شود، تعطیل شده و مدرس آن به حبس می‌رود. گاه خبر می‌رسد که جان فردی را به دلیل اعتقاد به بهائیت ستانده‌اند و قاتلان همچنان آزاد می‌گردند. گاه

اجازه دفن پیکر فردی بهایی که چشم از جهان فرو بسته را در گورستان نمی‌دهند. یا حتی گاه گورستان‌هاشان تخریب می‌شود.

اهانت به عقاید و باورهای بهاییان و نادیده گرفتن کرامت انسانی باورمندان‌شان، امری عادی است و تمامی امکان مقدس و تاریخی مربوط به آنها نابود شده است. هر خبری که می‌رسد، از سوختن و دریدن و کشتن و ویران کردن است و در بند کردن. ستم از حد گذشته و این داستان‌ها، به داستان ستم اشغالگران می‌ماند.

به اخبار همین چند ماه توجه کنید. آیا اگر تنها گوشه‌ای از این اتفاق‌ها درباره اقلیتی دیگر اتفاق افتاده بود، اعتراض، خشم و همدلی جامعه ما را بر نمی‌انگیخت؟ ابتدا فرهنگ امیری، شهروند بهایی ساکن یزد، با ضربات متعدد وارد توسط دو نفر در مقابل خانه‌اش بقتل رسید. علت قتل نفرت مذهبی اعلام شد. پس از آن احکام طولانی زندان برای گروهی از شهروندان بهایی استان گلستان، به اتهام "همکاری با دول متخاصم" و "تبلیغ به نفع بهائیت" صادر شد. سپس اخباری از پلمپ شدن ده‌ها مغازه متعلق به بهائیان رسید که گویا علت آن، دست از کار کشیدن صاحبان این مغازه‌ها در روزهای مذهبی متعلق به آیین‌شان بود. سپس اخباری از بازداشت گسترده بهاییان در شهرهای مختلف، از جمله شیراز منتشر شد. گناه همه این انسان‌ها، "بهایستی بودن" آنهاست و اتهامات دیگر هر چه هست، بر همین مبنا ساخته می‌شود. اما این اخبار ناشنیده مانده و نادیده گرفته شده‌اند.

اما آنچه مساله بهاییان را به یکی از مسائل مرکزی ما تبدیل می‌کند، حجم بی‌سابقه ستمگری نیست، بلکه نحوه مواجهه ما با آن است. سکوت ما از یک طرف و فقدان همدلی و غمخواری از سوی دیگر، مساله بهاییان را به تاریکترین واقعیت جامعه ما تبدیل کرده و تا زمانی که با این مساله بگونه‌ای دیگر مواجه نشویم، تاریکی همچنان عمیق‌تر خواهد شد. نوع مواجهه امروز با این مساله را می‌توان تجسمی از "سکوت و ناهمدلی" نامید.

سکوت به این معنی است که سخن گفتن و اعلام نارضایتی از ستمگری علیه بهاییان، منطقه ممنوعه شده و نادیده گرفته می‌شود. سکوت تنها این نیست که خبری منتشر نشود، بلکه به این معنی است که انتشار این اخبار، فریادی همگانی را بر نمی‌انگیزد و به مساله ما تبدیل نمی‌شود. هر چه هست در میان خود بهاییان است. هم خبرها را منتشر می‌کنند، هم اعتراض می‌کنند و هم دادخواهی می‌کنند، اما همراهی گسترده‌ای از غیربهاییان نمی‌بینند.

از طرفی دیگر، در برابر این ستمگری‌ها، همدلی و همبستگی اجتماعی نیز وجود ندارد. جامعه ما نه تنها این ستمگری‌ها را نادیده می‌گیرد، بلکه در برابر آن نمودی از غمخواری ندارد. هزینه اعتراض به این ستمگری‌ها، تنها مربوط به هزینه‌های سیاسی و امنیتی آن نیست، بلکه همه می‌دانند که هر سخن همدلانه‌ای، هزینه‌ای هم در میان مردم خواهد داشت.

در ستمگری‌های دیگر، اعتراض‌ها و فریادها، از سوی گروه‌های پیشروتر جامعه پیگیری می‌شود، و همدلی را نیز در جامعه می‌توان دید. در ستمی که بر کارگران می‌رود، هم فریادهای اعتراضی شنیده می‌شود و هم غمخواری و همدلی و خشم وجود دارد. در تبعیض علیه زنان نیز نه در میان روشنفکران سکوت شده و نه جامعه بی‌اعتنا است. درباره تبعیض علیه قومیت‌ها، یا در ارایش، یا اهل سنت، یا تبعیض علیه طبقات فرودست و ... نیز همین وضعیت حاکم است. اما مساله بهاییان شکل دیگری دارد.

به یاد نداریم که در سال‌های گذشته، و حتی در یک قرن گذشته، ظلم بی‌پایان در حق بهاییان، موجب نمونه‌ای از همدلی و همبستگی بزرگ در جامعه شده باشد. البته گاه اعتراض یا همبستگی شخصی وجود دارد، اما موجی بزرگ دیده نمی‌شود. آنان که باید معترض شوند، سکوت کرده‌اند و آنها که باید خشمگین می‌شدند، روی برگرداندند. جامعه در برابر این ستمگری به نوعی از بی‌تفاوتی و نادیده گرفتن عادت کرده و تلخ‌کامانه به نظر می‌رسد که علت این رفتار، پذیرش حداقلی از درستی در این رفتارهای ستمگرانه است. گویا که ایرانیان از سرکوب "دیگری راستین" خود نگران نیستند و نسبت به آن حساسیتی ندارند.

از این جهت، مساله بهاییان را باید یکی از هسته‌های بحران بزرگی دانست که در آن قرار داریم. استبداد دینی، از چشمه‌های تاریک سکوت و رضایت در برابر تضییع حقوق دیگران و سلسله سراسری تبعیض‌ها جان می‌گیرد. در اینجا، مسلمانان بر دیگر دینداران برتری دارند و شیعیان بر دیگر مسلمانان. در میان شیعیان، امامیه بر فرق دیگر برتری داده شده و از میان امامیه نیز معتقدان به ولایت فقیه اولی‌ترند. در میان این هواداران ولایت فقیه نیز آنان که سرسپرده ولایت و ذوب در آن باشند، مقرب‌ترند. درون این اولویت‌بندی‌ها، ده‌ها زمینه تبعیض دیگر نیز خفته است:

تبعیض بر قومیت‌ها، زنان، دگرباشان جنسی، ادیان غیررسمی، درویشان و صوفیان، دگراندیشان و بی‌دین‌ها و مخالفان و ...

مساله بهاییان اما، همچنان یکی از هسته‌های مرکزی این بحران است، چرا که هم ستم بر آنان مداوم، گسترده، بی‌حد و مرز، و همه‌گیر است و هم جامعه در برابر آن سکوت کرده و رضایت می‌دهد. برای خروج از تاریکی استبداد دینی، راهی جز کنار گذاشتن ابزار تاریکی نیست. به رسمیت شناختن حق آزادی عقاید، باورها و دین‌های مختلف از یک سو، و اعلام همبستگی با صاحبان این عقاید از سوی دیگر، قدمی گریزناپذیر برای ما است.

مساله بهاییان، سنجه‌ای تاریخی برای نمایش آمادگی جامعه برای خروج از سیطره بی‌عدالتی است. با این مساله باید که تعیین تکلیف کرد. سربلندی یک جامعه در آزمون رواداری، زمانی است که اقلیت‌ها در آن آزاد باشند و این اقلیت، هر چه دورتر و بیگانه‌تر از اکثریت باشد، تعهد به روشنایی، نیرومندتر خواهد بود. تاوان سکوت جامعه در برابر تاریکی، تداوم تاریکی است. از میان بی‌خردی، انتظار برآمدن جامعه خردمند نمی‌توان داشت.

ستم بر آن دیگری که عقیده‌اش یا دینش با ما متفاوت بوده، نهایت بی‌خردی است و نوع مواجهه ما که با "سکوت و ناهمدلی" همراه بوده، به معنی اعتبار بخشیدن به نابخردی در جامعه است. مساله بهاییان یکی از مسائل مرکزی ما است، چرا که سرکوب آنها به پشتوانه رضایت اجتماعی بزرگی انجام می‌شود. تاوان چنین رضایتی، فرو رفتن هر چه بیشتر در تاریکی است. آن که نگران این نابخردی است، چاره‌ای جز شکستن ممنوعیت و سکوت و اعلام همبستگی ندارد.

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]